

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان
۳۰ دسمبر ۲۰۱۳

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش دوازدهم

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

همزمان با انشقاق جنبش بین المللی کمونیستی که یکی از تزه‌های خروشچف راه رشد غیر سرمایه داری با نفوذ اقتصادی شوروی در اقتصاد بروکراتیک کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی بود، در سال ۱۹۶۵ حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد گردید. این حزب در اولین کنگره خود در خانه تره کی که در آن نور محمد تره کی، ببرک کارمل، آدم خان جاجی، صالح محمد زیری، محمد طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهر، ظاهر افق، نوراحمد نور، محمد اسماعیل دانش، داکتر شاه ولی، داکتر ظاهر خدران، عبدالکریم میثاق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، اناهیتا راتب زاده، محمد حسن بارق شفیع، نظام الدین تهذیب، عیسی کارگر، داکتر درمانگر، قدوس غوربندی، یاور شیرزی، هادی کریم و عبدالحکیم هلالی شرکت داشتند؛ نور محمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند، شهر و دستگیر پنجشیری را به اعضای اصلی کمیته مرکزی و داکتر شاه ولی، ظاهر افق، داکتر ظاهر (خدران) و نوراحمد نور را اعضای علی البدل برگزیدند. مرامنامه حزب که در شماره اول نشریه خلق در ۱۹۶۶ نشر شد، در آن تشکیل حکومت دموکراتیک و دنبال نمودن راه رشد غیر سرمایه داری و در سند دوم که اساسنامه حزب بود، ایدئولوژی حزب مارکسیزم - لنینیزم، پیشاهنگ طبقه کارگر، پیروی از سنترالیزم دموکراتیک و... ذکر شده بود.

حزب دموکراتیک خلق در جولای ۱۹۶۷ انشعاب کرد و به دو جناح خلق و پرچم تقسیم شد. جناح پرچم در ۱۹۶۸ نشریه پرچم را انتشار می دادند و خلقی ها نشریه خلق را که بعد از شش شماره توقیف شد. خلقی ها که به دور نورمحمد تره کی جمع شدند، رهبری آن را تره کی، حفیظ الله امین، صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، داکتر شاه ولی، اسماعیل دانش و کریم میثاق می ساختند. اعضای آن افراد کم سواد و خرده بورژواهای دهات بودند که عمدتاً با گرایشات و سنتگرایی های پشتونی مشخص می شدند. برای بیشتر اعضای این گروه، داشتن یک «جوره پروت» که نشان پیروی از تره کی و «مردانگی» به حساب می آمد، اوج نمایش «انقلابی» بود. بروتی ها خود را «سور خلقی» می نامیدند.

اما پرچمی ها که به دور ببرک کارمل جمع شدند، رهبری آن را ببرک کارمل، شهر، کشتمند، جوزجانی، سلیمان لایق، بارق شفیع، وهاب صافی و نوراحمد نور می ساختند. بیشتر اعضای آن از نظر طبقاتی وابسته به خرده بورژواهای مرفه و میانه حال شهری بودند. پرچمی ها در زندگی سیاسی لیبرال و بی بند و بار بودند، بیشتر به «فیشن» و «شعار»

می اندیشیدند و به پیروی از ببرک کارمل ریش می تراشیدند و اکثر شان فارسی زبان بودند. خلقی ها به درستی پرچمی ها را اشراف زاده و درباری می نامیدند و پرچمی ها خلقی ها را به درستی عقب مانده و نادان می گفتند. اما اساساً در این جدائی قیم آنان (شوروی) نقش اساسی داشت. چون نمی خواستند بر یک گروه سرمایه گذاری کنند، به این خاطر بعد از کودتای ثور و بعد با تجاوز به افغانستان، ابتداء دو جناح خلق (جناح های تره کی و امین) و بعد دو جناح پرچم (جناح های ببرک و نجیب) را یکی پی دیگری به قدرت رساندند.

جناح خلق در ۱۹۶۸ بار دیگر انشعاب کرد. طاهر بدخشی که یکی از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو کمیسیون های تدوین مرامنامه و اساسنامه آن بود، پس از انشعاب حزب به دو شاخه خلق و پرچم، در جناح خلق به رهبری تره کی قرار گرفت. او در سال ۱۹۶۸ در اثر اختلاف فکری با نورمحمد تره کی و این که چرا حفیظ الله امین به مرکزیت حزب پذیرفته شده، از جناح خلق جدا شد و گروهی به نام «محفل انتظار» را تشکیل داد که نفر اول این گروه بدخشی و فرد دوم آن بحرالالدین باعث بود. ظهور الله ظهور، قیام، صدیق، رنجبر، محبوب الله کوشانی، بشیربغلانی، اسحاق کاوه، غلام سخی غیرت و خلیل رستاقی از اعضای ارشد «محفل انتظار» بودند. این محفل در ۱۹۶۸ «جبهه متحد ملی افغانستان» را تشکیل داد، اما از آنجائی که این گروه به مسایل ملیتی و مخالفت با شئونیزم ملیت پشتون می پرداختند، لذا به «ستمی» مشهور گشتند.

جبهه متحد خود را سازمان «مارکسیست - لنینیست» مستقل می خواند که گویا حزب کمونیست چین را بر حزب کمونیست شوروی ترجیح می داد. اما سیاست «کاسترو - هوشی مین» را مثل ویتنام پیشه کرده و عوض جنگ توده ای طولانی، ایجاد کانون های چریکی در کوهستان های افغانستان را اصل تاکتیک انقلاب پذیرفت و با این سیاست در ۱۹۷۵ عملیات نظامی را به رهبری مولانا باعث در ولسوالی درواز بدخشان آغاز کرد که به زودی سرکوب شد. طاهر بدخشی، بحرالالدین باعث، بشیربغلانی و محمد اسحاق کاوه با عده ای از اعضای جبهه زندانی شدند. پس از این شکست، اختلافات داخلی جبهه متحد شدت یافت و در همین سال به دو جناح، یکی به رهبری طاهر بدخشی به نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) و دیگری به رهبری بحرالالدین باعث به نام سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا) تقسیم شد. سازا با جبهه آزادیبخش برای رهائی فلسطین روابط نزدیکی داشت و تلاش می کرد که با چریکهای فدائی خلق ایران تماس بگیرد که انحصار خمینی بر دموکراسی موقت و سرکوب سازمان های چپ در ایران این مجال را از آن گرفت.

«سازا» بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق با این که به همکاری با این حزب شتافت و بدخشی که هیچ وقت از رویزیونیزم خروشچفی نبریده بود، رئیس مطبوعه دولتی مقرر شد و قرار بود که از سوی تره کی وزیر مشاور در امور حل مسأله ملی تعیین شود که حفیظ الله امین (که سخت باور پشتونی داشت) به سروقتش رسید و این فرصت «طلائی» را از او گرفت و به اتهام دست داشتن در کودتای قادر و کشتن در ۱۹۷۹ با ۳۳ نفر از رفقای دستگیر و اعدام شد، دولت به سرکوب بی رحمانه اعضایش دست زد که چیزی حدود چهار هزار تن از اعضاء و هواداران آن به وسیله مزدوران شوروی به جوخه های اعدام سپرده شدند.

با این که رهبران ارشد سازا با پذیرفتن چوکی و مقام در دولت پوشالی بهای سختی پرداختند، اما اعضای سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا) که معتقد به مشی مبارزه مسلحانه بودند، در نخستین روزهای کودتای روسی در چند ولایت مهم شمال و شمال شرق علیه رژیم وابسته دست به نبرد مسلحانه زدند مگر نیروهای اخوانی به زودی بر آنان یورش بردند و در بدخشان و تخار تعداد زیادی از افراد سازا و سفزا به قتل رسیدند.

وقتی در ۱۹۷۹ چار تن مسلح در شهر کابل، دابس سفیر امریکا را حین رفتن به دفترش ربودند و به هوتل کابل بردند، گروگانگیران خود را اعضای سفزا معرفی کرده و خواهان رهائی بحرالالدین باعث شدند که در جریان عملیات رهائی،

سفیر با سه تن از گروگانگیران به قتل رسید و یک تن از آنان موفق به فرار شد. تحقیقات تیمی که از امریکا برای ارزیابی این مسأله به کابل آمد، نشان داد که این حادثه توسط خود دولت سازماندهی شده بود، اما این که چرا به نام «سفا» و رهائی «باعث» عنوان شده بود و این که گروگانگیر فراری بالاخره چه شد، تا حال نه امریکائی ها و نه سازمان سفا چیزی نوشته و نه چنین نوشته ای به دست ما رسیده است.

با کشته شدن بدخشی، «سازا» از بین نرفت و با سرکوب جنگجویان آن در کوهستانهای بدخشان و تخار، بار دیگر به همکاری با روس ها رخ کرد و به خون تمام مبارزان مسلح خود پشت نمود. دو نشریه «میهن» و «آزادی» را در کابل منتشر ساخت. محبوب الله کوشانی «افتخار» معاون صدراعظم و وزیر پلان دولت پوشالی را به دست آورد، بشیر بغلانی و اسحاق کاوه وزیر عدلیه و وزیر معادن و صنایع رژیم پوشالی شدند و به این صورت «سازا» اشغال کشور را پذیرفت و به سرسپرده رژیم پوشالی مبدل گشت، و برخی از اعضای آن در تخار و بدخشان طوق ملیشائی را به گردن آویختند. بعداً ظهور الله ظهور و چند تن از اعضای سازا به پارلمان پوشالی نجیب راه یافتند که ظهور معاون این پارلمان مسخره و رهبری «فرکسیون» پارلمانی سازا را بر عهده گرفت و مثل چند سازمان قلاده بند دیگر از طریق خاد تمویل شد.

سازا بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و اشغال کشور به وسیله اشغالگران امریکائی، با چند جناح دیگر (شورای دموکراسی، بخشی از بازمانده های ساما و سازمان ملت)، پیمان کابل را ساختند که دوباره از هم پاشید و سازا حزب زحمتکشان را تشکیل داد و در رهبری آن رسول رحیم یکی از شعله ئی های مشهور قرار گرفت. سازا بی آن که از گذشته بوسیدن پای اشغالگران از خود انتقاد کند، رحیم رسول به خون شهدای شعله ئی که توسط چاکران شوروی به قتل رسیده بودند، پشت کرده و رهبری چنین حزبی را پذیرفت.

اما عده ای از ستمی ها در نزدیکی با مسعود و ربانی بار دیگر پای این جنایتکاران جهادی را بوسیدند و نشان دادند که نه مارکسیست - لنینیست اند و نه به طبقاتی بودن جامعه می اندیشند. از همپایه شدن با بزرگترین جانی (دوستم) هم خجالت نکشیدند و به نام چپ به تناول چتلی فاشیست هائی چون ربانی و دوستم تن دادند و بعد برای ارضای «نبرد ملیتی» شان فدرالی شدن افغانستان را مطرح کردند.

نور محمد تره کی که بعد از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رهبر قبول شد، از سال ۱۹۵۱ به عضویت «چیکا- گ. پ. آ» (سازمان جاسوسی شوروی که بعد به «کی. جی. بی» تبدیل شد) درآمد. او ماهانه ۱۸۰ روبل که در آن زمان ۴ هزار افغانی می شد، معاش می گرفت. نام استخباراتی او از سوی چیکا «نور» گذاشته شد و بعد از کودتای ثور به «دیدوف» تغییر یافت. این مبلغ در سال های بعد بیشتر شد و در آستانه کودتای ثور در ۱۹۷۸ ابتداء به ۳۰ هزار و بعد به ۳۰۲۴۰ افغانی افزایش یافت (از این پول هیچ یک از اعضای رهبری حزب به شمول دوست بسیار نزدیکش حفیظ الله امین چیزی نمی دانستند، چنانچه از پرداخت پول به دیگران تره کی خبر نداشت). سید محمد گلابزوی که نام اجنتی او در «کی. جی. بی» محمد(مamd) بود، از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ جهت شرکت در جلسات «کی. جی. بی» به طور مخفیانه در محلی که فقط ۷۰۰ متر از سفارت شوروی فاصله داشت، هفته یک بار و گاه بیش از آن شرکت می کرد، در حالی که تره کی و هیچ یک از رهبران دیگر حزب از آن اطلاع نداشتند. حزب دموکراتیک علاوه بر این که چون شاخه ای از «کی. جی. بی» در افغانستان عمل می کرد، هر یک از اعضای رهبری حزب جواسیس منفرد و جداگانه ای هم بودند. «کی. جی. بی» در ۱۹۶۵، مبلغ ۵۰ هزار افغانی مصرف کمپاین انتخاباتی تره کی را نیز پرداخت. بعد از انتشار نشریه خلق ماهانه ۵۰ هزار افغانی مصرف حزب، نشریه و دفتر آن را می پرداخت. ببرک کارمل بعد از تره کی به عضویت «کی. جی. بی» درآمد و نام استخباراتی اش «مرید» بود که بعد از کودتای ثور به «مارتف» تغییر کرد. این که رهبر و معاون یک حزب چگونه به دستگاه استخبارات یک کشور مدعی

سوسیالیزم می پیوندند و دو جاسوس، سکندران «انقلاب» تعیین می شوند، روشن می سازد که شوروی دیگر در جهان نه به دنبال پرورش کمونیست و انقلابی بلکه در پی دستیابی به وطنفروشان پستی چون تره کی و ببرک بود که زیر نام کمونیزم فقط جاسوسی می کردند.

به تاریخ ۱۷ دسمبر ۱۹۶۶، میلووانف (مسئول «کی.جی.بی.» در افغانستان) با سپیریدانف (مسئول تره کی در کی.جی.بی) ملاقات نمود تا برایش بیاموزد که با تره کی چگونه رفتار نماید. به او گفته شد که کار «رهبری» حزب دموکراتیک را با محرمیت و احتیاط کامل به پیش ببرد زیرا دولت افغانستان صرف با تعداد اندکی از آنان مانند تره کی و ببرک آشنائی دارد (حزب دموکراتیک در زمان ایجاد ۳۰۰ عضو داشت) و اما در صورت گرفتاری آنانی که نزد دولت شناسائی شده، اعضای بلند پایه دیگر حزب باید در خفا آموزش ببینند. به تره کی باید گفته شود که «بنابر روابط موجود میان کشورهای ما و با در نظر داشت وضعیت موجود در افغانستان باید سیاست میانه روی و دموکراتیکی را پیش گیرد تا بتواند حمایت نیروهای چپی را به دست آورد و بدین وسیله اساسی برای رشد یک جنبش دموکراتیک گذاشته شود تا این جنبش بتواند به عنوان بنیادی برای فعالیت های حزب دموکراتیک عمل کند. لازم به تذکر است که برای رسیدن به این هدف باید از امکانات موجود قانونی نیز استفاده شود، به خصوص ایجاد سازمان جوانان، انجمن سوداگران و امثالهم.»

این دستاویز «کی.جی.بی.» که با «باید»های اکید همراه بود، نشان می داد که حزب دموکراتیک خلق به عنوان یک تشکل مزدور و تحکم پذیر زیر رهبری مستقیم استخبارات شوروی که رهبر آن را به چهار هزار افغانی خریده بود، به وجود آمده بود نه بر اساس ضرورت انقلاب و تغییر طبقاتی در افغانستان (چنانچه حزب در ظاهر ادعا می کرد). شوروی با گذار از مرحله «سه مسالمت» با کنار زدن باند خروشچف و به قدرت رسیدن برژنف، دیگر اتحاد شوروی رویزیونیستی به یک قدرت تمام عیار سوسیال امپریالیستی (در حرف سوسیالیزم، در عمل امپریالیزم) مبدل شده بود و اولین بار با تجاوز بر چکوسلواکیا (۱۹۶۸) و به راه انداختن کودتا به ضد «نمیری» در سودان، سوسیال امپریالیزم خود را به اثبات رساند. موازی با آن، حزب دموکراتیک نیز باید گذار مسالمت آمیز و پارلمنتاریزم را به لقایش می بخشید و به کودتا رو می آورد تا هر چه زودتر تسلط شوروی بر افغانستان و از این طریق حرکت آن به جنوب تسریع می شد.

جناح پرچم این حزب که از زمان کلپ ملی با داوودخان در وحدت قرار داشت و شوروی ها از دوران صدارت داوود قادر به نفوذ در قوای مسلح افغانستان شده بودند، در کودتای ۲۶ سرطان داوود نقش اساسی ایفاء کرده و شوروی اولین کشوری بود که جمهوری داوود را به رسمیت شناخت. در این دوره فیض محمد پرچمی به وزارت داخله مقرر شد و بیش از ۴۰ ولسوال پرچمی را مقرر کرد تا در دهات نفوذ نمایند که بعضی تا سرنگونی داوود به جای خود باقی ماندند. اما جناح خلق درین دوره پنهانی کار می کرد، مگر از سوی شوروی ها هر دو جناح همسان حمایت می شدند. بعد از آن که داوود از شوروی ها رو برتافت، دو جناح خلقی و پرچمی در جون ۱۹۷۷ به فرمان شوروی با دادن اعلامیه اتحاد، در حزب واحد جمع شدند و مقدمات کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) را برچیدند. این دو جناح حزب با اینکه مشترکاً کودتا را سازماندهی کردند و هر دو از آن حمایت می نمودند به زودی میان هم سگ و پشک شدند و یکی به فشردن گلولی دیگری شروع کردند.